**هفت گفتار از امام هادى عليه ‏السلام**

حضرت امام على النقى عليه‏السلام در نيمه دوم ماه ذى الحجه، سال 212 ق در اطراف مدينه و در منطقه «صريا» چشم به جهان گشود. پدر گرامى‏اش حضرت جواد عليه‏السلام و مادر ارجمندش سمانه مغربيه از بانوان با فضيلت تاريخ مى‏باشد. مشهورترين القاب آن گرامى نجيب، مرتضى، هادى، نقى، عالم، فقيه، امين، مؤتمن، طيب، متوكل و عسكرى است و در برخى منابع «ابوالحسن الثالث» و «فقيه عسكرى» نيز گفته ‏اند.

آن بزرگوار در سال 220 و در هشت سالگى به مقام خطير امامت نائل گرديد و به مدت 33 سال رهبرى اهل ايمان را عهده‏دار بود. امام هادى عليه‏السلام دوران امامت خويش را با خلفاء ستمگر عباسى همچون معتصم، واثق، متوكل، منتصر، مستعين و معتز سپرى كرد.   
به مناسبت شهادت آن رهبر والاى شيعيان جهان به فرازهايى از گفتارهاى هدايتگرش گوش جان مى‏سپاريم.

**عظمت بارى تعالى**شناخت وجود خداوند و اوصاف جلال و جمال بارى تعالى در حد شايستگى هر انسانى، به غير از طريق اهل بيت عليهم‏السلام امرى ناممكن است؛ گرچه هر كسى نسبت به فراخور استعدادش خداوند را مى‏شناسد و به او ايمان مى‏آورد؛ اما بيان عظمت حق از زبان اهل بيت عليهم‏السلام جلوه‏اى ديگر دارد و آنان كامل‏ترين و مطمئن‏ترين منبع وحى و سرچشمه توحيدند. امام هادى عليه‏السلام در تبيين صفات خداوند مى‏فرمايد: **«إِنَّ اللَّهَ لَا يُوصَفُ إِلَّا بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ وَ أَنَّى يُوصَفُ الَّذِى تَعْجِزُ الْحَوَاسُّ أَنْ تُدْرِكَهُ وَ الاْءَوْهَامُ أَنْ تَنَالَهُ وَ الْخَطَرَاتُ أَنْ تَحُدَّهُ وَ الاْءَبْصَارُ عَنِ الاْءِحَاطَةِ بِهِ نَأَى فِى قُرْبِهِ وَ قَرُبَ فِى نَأْيِهِ كَيَّفَ الْكَيْفَ بِغَيْرِ أَنْ يُقَالَ كَيْفَ وَ أَيَّنَ الاْءَيْنَ بِلَا أَنْ يُقَالَ أَيْنَ هُوَ مُنْقَطِعُ الْكَيْفِيَّةِ وَ الاْءَيْنِيَّةِ الْوَاحِدُ الاْءَحَدُ جَلَّ جَلَالُهُ وَ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ؛(1)** خداوند متعال توصيف نشود، جز بدانچه خود وصف كرده است و چگونه توصيف مى‏شود آن وجودى كه حواس مخلوقات از دركش ناتوان است و اوهام و خيالات به آن نمى‏رسند و تصور و انديشه‏ها به حقيقتش آگاه نمى‏گردند و در افق نگاه چشمها نگنجد! او با همه نزديكى دور است و با همه دورى‏اش نزديك. چگونگى را پديد آورد و خودش چگونه نيست. مكان را آفريد، ولى خود مكانى ندارد و از چگونگى و مكان داشتن جداست. يگانه است و بى‏همتا. با شكوه است و نامها و اسمائش همه مقدس‏اند و پاك.»   
سعدى در بوستان در توضيح اين معنا سروده است:   
جهان متفق بر الهيتش   فرو مانده از كنه ماهيتش   
نه ادراك بر كنه ذاتش رسد   نه فكرت به غور صفاتش رسد   
بشر ماوراى جلالش نيافت   بصر منتهاى جمالش نيافت   
نه هر جاى مركب توان تاختن   كه جاها سپر بايد انداختن   
نه بر اوج ذاتش پرد مرغ وهم   نه در ذيل وصفش رسد دست فهم   
در اين بحر جز مرد داعى نرفت   گمان شد كه دنبال راعى نرفت   
چه شبها نشستم در اين سير گم   كه دهشت گرفت آستينم كه قُم

**شكوه بندگى**از منظر فرهنگ متعالى توحيد، عبوديت و بندگى حضرت حق تعالى است كه بالاتر از آن مقامى براى مخلوق متصور نيست:   
بلندى بايدت افكندگى كن   خدا را باش و كار بندگى كن   
امام دهم عليه‏السلام در تبيين مقام بندگى مى‏فرمايد:   
**«مَنِ اتَّقَى اللَّهَ يُتَّقَى وَ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ يُطَاعُ وَ مَنْ أَطَاعَ الْخَالِقَ لَمْ يُبَالِ سَخَطَ الْمَخْلُوقِينَ وَ مَنْ أَسْخَطَ الْخَالِقَ فَلْيَيْقِنْ أَنْ يَحِلَّ بِهِ سَخَطُ الْمَخْلُوقِين؛(2)** هر كه از نافرمانى خدا بپرهيزد، [مردم] از نافرمانى او پرهيز كنند و هر كس خدا را اطاعت كند، [ديگران] از او اطاعت مى‏كنند و كسى كه از دستورات خالق فرمان برد، هيچ باكى از خشم مخلوقين نخواهد داشت و هر كس خالق را به خشم آورد، او بايد بداند كه از خشم مردم در امان نخواهد بود.»   
گرت اين بندگى تمام شود  چرخ و انجم ترا غلام شود   
مقام عبوديت و بندگى آن چنان اهميت دارد كه در اين زمينه به بندگى خود در برابر خداوند متعال افتخار مى‏كرد و مى‏فرمود: **«إِلَهِى كَفَى بِى عِزّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدا وَ كَفَى بِى فَخْرا أَنْ تَكُونَ لِى رَبّا أَنْتَ كَمَا أُحِبُّ فَاجْعَلْنِى كَمَا تُحِبُّ؛(3)** پروردگارا! اين عزت براى من بس است كه بنده تو باشم و بالاترين افتخار براى من آن است كه تو پروردگار من باشى. تو همان گونه‏اى كه دوست دارم. پس مرا آن طورى كه دوست دارى، قرار ده!»

**ريشه‏ها و نتايج تكبر**در سيره تربيتى امام هادى عليه‏السلام براى تربيت نفوس و زدودن صفات ناپسند از وجود آدمى به زمينه‏ها و ريشه‏هاى خودپسندى اشاره شده است. آن حضرت مى‏فرمايد: **«مَنْ اَمِنَ مَكْرَ اللَّهِ وَ أَلِيمَ أَخْذِهِ تَكَبَّرَ حَتَّى يَحِلَّ بِهِ قَضَاوُهُ وَ نَافِذُ أَمْرِهِ وَ مَنْ كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ هَانَتْ عَلَيْهِ مَصَائِبُ الدُّنْيَا وَلَوْ قُرِضَ وَ نُشِرَ؛(4)** هر كس از مكر و مؤاخذه دردناك خداوند، خود را در امان احساس كند، تكبر مى‏ورزد تا اينكه با قضا و تقدير خداوند مواجه گردد؛ اما انسانى كه بر دليل روشنى از پروردگارش دست يافته است، مصيبتهاى دنيا بر او سخت نخواهد بود؛ گرچه قطعه قطعه شده و [اجزاء بدنش] پراكنده شود.»   
طبق اين رهنمودِ ارزشمند، هر شخصى در راه رسيدن به تكامل و مقام والاى انسانيت لازم است كه هرگز از وجود خداوند متعال و محاسبه و مؤاخذه‏اش غفلت نكند. غفلت از خداوند و روز معاد، انسان را به انواع مفاسد دچار مى‏كند و در حقيقت از خدا فراموشى به خود فراموشى تنزل يافته، هدف خود را در زندگى گم مى‏كند. چنين فرد غافلى از خود هرگز نمى‏پرسد كه:   
از كجا آمده‏ام آمدنم بهر چه بود  به كجا مى‏روم آخر ننمايى وطنم   
اما اگر انسان خود را در پرتو نور الهى قرار دهد و از نسيم رحمت حق بهره‏ور گردد، هرگز در مقابل حوادث و مصائب دنيوى مغلوب نمى‏گردد؛ چرا كه به پشتوانه‏اى قوى همچون نيروى حق تكيه زده و در حصارى محكم پناه گرفته است.   
بنابراين، ريشه مهم لغزشها، خطاها و آلوده شدن به صفات ناپسند، همان غفلت از خداوند و خود فراموشى است كه اشخاص را از رسيدن به اهداف والاى انسانى باز مى‏دارد.   
امام دهم عليه‏السلام در روايتى ديگر به عواقب زيانبار صفت ناپسند تكبر اشاره كرده و در اين مورد هشدار داده و فرموده است: «مَنْ رَضِيَ عَنْ نَفْسِهِ كَثُرَ السَّاخِطُونَ عَلَيْهِ؛(5) هر كس از خود راضى باشد، غضب كنندگان بر او بسيار خواهند شد.»   
صفت تكبر انسان را نه تنها در معرض خشم مردم، بلكه مورد غضب خداوند نيز قرار مى‏دهد كه در قرآن فرمود: «إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ»؛(6) «خداوند گردنكشان [و متكبران] را دوست ندارد.»   
عذاب جهنم و محروميت از الطاف الهى از ديگر رهاوردهاى تكبر است.   
خويشتن را بزرگ مى‏بينى؟   راست گفتند يك دو بيند لوچ   
در روايت آمده است كه روزى حضرت سليمان بن داود عليهماالسلام امر كرد كه تمام پرندگان و انس و جن به همراه او بيرون آمده، در بساط شگفت انگيز سليمان عليه‏السلام جاى گيرند. دويست هزار نفر از بنى آدم و دويست هزار نفر از جنيان با او بودند. بساط او به قدرى بلند شد كه صداى تسبيح ملائكه را در آسمانها شنيد. سپس بساط او آن قدر پايين آمد كه كف پايش به دريا رسيد. در آن حال، ندايى آسمانى به اصحاب سليمان عليه‏السلام گفت: اگر در دل فرمانرواى شما (سليمان عليه‏السلام) ذره‏اى تكبر بود، بيشتر از آنچه بلند كرده‏اند، او را به زمين فرو مى‏بردند.(7)

ز خاك آفريدت خداوند پاك   پس اى بنده افتادگى كن چو خاك   
تواضع سر رفعت افرازدت   تكبر به خاك اندر اندازدت

**ارزش علم و دانش**كسب علم و دانش از مهم‏ترين شيوه‏هاى رسيدن به قله كمال است و انسان بدون علم ره به جايى نمى‏برد. امام دهم عليه‏السلام بر اين باور بود كه براى نيل به مقاصد عالى انسانى لازم است كه افراد به دنبال دانش و معرفت باشند؛ چرا كه بدون آگاهى هيچ رهروى به مقصد نرسد.   
آن رهبر فرزانه در گفتارى ارزشمند مى‏فرمايد: «إِنَّ الْعَالِمَ وَ الْمُتَعَلِّمَ شَرِيكَانِ فِى الرُّشْدِ؛(8) دانشمند و دانشجو هر دو در رشد و هدايت شريك‏اند.» اگر علماء و متفكران جامعه تلاش نكنند و عموم مردم نيز به دنبال آموزش نباشند، سطح افكار مردم رشد نمى‏يابد و پيشرفت صورت نمى‏گيرد.   
شرف و قيمت و قدر تو به فضل هنر و است   نه به ديدار و به دينار و به سود و به زيان   
اساسا براى تهذيب نفس و پيمودن راه كمال، علماء اخلاق، معرفت و كسب آگاهى را از عوامل مؤثر در روح و روان آدمى مى‏دانند. آرى، دانش انسان را به خطرات راه آگاه مى‏كند و عظمت و عزت خداوندى را به ياد مى‏آورد و انسان شايسته هر قدر علم و دانشش بالاتر باشد، تواضع و صفات حميده در وجودش بيشتر شكوفا مى‏گردد. انسان كمال خواه با معرفت به ناتوانى و مقام پايين خود و اطلاع از عظمت حق و شكوه و جلال كبريايى‏اش در راه رشد و تهذيب گام برمى‏دارد.   
امام هادى عليه‏السلام ارزش دانشمندان را بالاتر از خود علم و دانش مى‏دانست و مى‏فرمود: «أَرْجَحُ مِنَ الْعِلْمِ حَامِلُهُ؛(9) دانشمند از دانش برتر است.» البته علم و دانش بعد از غلبه صفات زشت و فساد افراد تأثيرگذارى اندكى دارد؛ چنان كه حضرت على النقى عليه‏السلام فرمود: «اَلْحِكْمَةُ لَا تَنْجَعُ فِى الطِّبَاعِ الْفَاسِدَةِ؛(10) حكمت در طبيعتهاى فاسد سودى نمى‏بخشد.»

**موقعيت ممتاز مكان هاى مقدس**در بينش توحيدى اسلام، انسان هر لحظه و در هر زمان و مكان در محضر خداست؛ اما خداوند متعال براى تقرب بيشتر بندگانش و براى آسايش و آرامش آنان، زمانها و مكانهايى را معين كرده است كه ويژگى خاصى دارند. امام على النقى عليه‏السلام با اشاره به موقعيت ممتاز اماكن مقدس فرمود:   
**«اِنَّ لِلَّهِ بُقَاعا يُحِبُّ اَنْ يُدْعَى فِيهَا فَيَسْتَجِيبُ لِمَنْ دَعَاهُ وَ الْحَيْرُ مِنْهَا؛(**11) خداوند مكانهاى مقدسى دارد كه دعا در آن جاها را دوست مى‏دارد. پس هر كس در آن مكانها او را بخواند، اجابتش مى‏كند و حائر حسينى عليه‏السلام يكى از آنهاست.»   
در اين سخن، پيشواى دهم نكات مهمى را مورد توجه قرار داده و به مشتاقان فرهنگ اهل بيت عليهم‏السلام گوشزد كرده است: نخست به ارزش اين مكانهاى شريف پرداخته و آنها را بقعه‏هاى خدايى ناميده، سپس اهميت دعا و استجابت آن را در اين مكانها مورد تأكيد قرار داده و در آخر، مزار دلرباى حضرت سيد الشهداء عليه‏السلام ، را از مصاديق بارز بقاع الهى و محل استجابت دعاى بندگان شمرده است.   
امام هادى عليه‏السلام در كلام ديگرى عظمت بارگاه امام حسين عليه‏السلام را اين گونه بيان مى‏كند: «هر كس از منزل خود به قصد زيارت بارگاه حضرت حسين عليه‏السلام حركت كند و به نزد فرات برسد و در آنجا غسل كند، از رستگاران نوشته مى‏شود و هر گاه به امام حسين عليه‏السلام سلام كند، از سعادتمندان محسوب مى‏گردد و اگر از نماز زيارت فارغ شد، فرشته‏اى از سوى خداوند متعال به او مى‏گويد: رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله به تو سلام مى‏رساند و مى‏گويد: تمام گناهانت بخشوده شد، اعمال را از نو شروع كن!»(12)

**روزگار ناسازگار**گاهى اين نكته به ذهن مى‏آيد كه آيا واقعا برخى زمانها، مكانها و يا عوامل و حوادث طبيعى در زندگى انسان دخالت دارند؟ آيا بدى و خوبى و شوم بودن را مى‏توان به روزها و روزگاران نسبت داد؟ امام هادى عليه‏السلام پاسخ اين پرسش را به يكى از يارانش توضيح داد.   
حسن به مسعود مى‏گويد: به محضر مولايم حضرت ابوالحسن الهادى عليه‏السلام رسيدم. در آن روز چند حادثه ناگوار و تلخ برايم رخ داده بود؛ انگشتم زخمى شده و شانه‏ام در اثر تصادف با اسب سوارى صدمه ديده و در يك نزاع غير مترقبه لباسهايم پاره شده بود. به اين خاطر، با ناراحتى تمام در حضور آن گرامى گفتم: عجب روز شومى برايم بود! خدا شرّ اين روز را از من باز دارد! امام هادى عليه‏السلام فرمود: «يَا حَسَنُ هَذَا وَ أَنْتَ تَغْشَانَا تَرْمِى بِذَنْبِكَ مَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ؛ اى حسن! اين [چه سخنى است كه مى‏گويى] با اينكه تو با ما هستى، گناهت را به گردن بى‏گناهى مى‏اندازى! [روزگار چه گناهى دارد!]»   
حسن بن مسعود مى‏گويد: با شنيدن سخن امام عليه‏السلام به خود آمدم و به اشتباهم پى بردم. گفتم: آقاى من! اشتباه كردم و از خداوند طلب بخشش دارم. امام فرمود: اى حسن! روزها چه گناهى دارند كه شما هر وقت به خاطر خطاها و اعمال نادرست خود مجازات مى‏شويد، به ايام بدبين مى‏شويد و به روز بد و بيراه مى‏گوييد! حسن گفت: اى پسر رسول خدا!، براى هميشه توبه مى‏كنم و ديگر عكس العمل رفتارهايم را به روزگار نسبت نمى‏دهم. امام در ادامه فرمود: **«يَا حَسَنُ اِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمُثِيبُ وَ الْمُعَاقِبُ وَ الْمُجَازِى بِالاْءَعْمَالِ عَاجِلاً وَ آجِلاً؛** اى حسن! به طور يقين خداوند متعال پاداش مى‏دهد و عقاب مى‏كند و در مقابل رفتارها در دنيا و آخرت مجازات مى‏كند.»(13)

**شيوه حفظ دوستان**   
از منظر امام دهم عليه‏السلام يكى از ويژگيهاى اولياء خدا و انسانهاى صالح عفو و گذشت و پذيرش عذر ديگران است. ايوب بن نوح مى‏گويد: آن حضرت طى نامه‏اى به يكى از ياران ما كه موجب ناراحتى شخصى شده بود، توصيه كرد كه برو از فلانى عذر خواهى كن و بگو: «إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيْرا إِذَا عُوتِبَ قَبِلَ؛(14) اگر خداوند خير بنده‏اى را بخواهد، [او را حالتى عطا مى‏كند كه] هرگاه از او عذر خواسته شد، مى‏پذيرد.» تو نيز عذر ما را بپذير!   
براى پاسدارى از حريم دوستان نيك نبايد در باره آنان سخت‏گيرى كرد، بلكه بايد در موارد لغزش و خطايشان عفو و گذشت پيشه كرد و عذرشان را پذيرفت؛ زيرا اگر به بهانه‏هاى ساده، انسان دوستان خود را طرد كند و از خود دور سازد، به مرور زمان غريب و تنها خواهد ماند و مخالفانش افزايش مى‏يابند؛ در حالى كه دوستان خوب بازوى نيرومندى در زندگى افراد به شمار مى‏آيند. لقمان حكيم به فرزندش سفارش مى‏كرد كه: **«يَا بُنَيَّ اتَّخِذْ أَلْفَ صَدِيقٍ وَ أَلْفٌ قَلِيلٌ وَ لَا تَتَّخِذْ عَدُوّا وَاحِدا وَ الْوَاحِدُ كَثِيرٌ؛(15**) فرزندم هزار دوست بگير و البته هزار كم است و يك دشمن براى خودت درست نكن كه يكى هم زياد است.»   
بنابراين، براى رسيدن به سعادت و توفيق در زندگى، انسان بايد از دوستان خوب محافظت كند و با اختلاف كوچك و جزئى و لغزشهاى ساده نبايد آنان را از دست بدهد، بلكه شيوه اهل بيت عليهم‏السلام را در نظر بگيرد و از گناهانشان بگذرد. اگر عذر خواهى كردند، بپذيرد و عفو و گذشت پيشه كند.   
سعدى گفته:   
با مردم سهل‏گوى دشوار مگوى   با آن كه درِ صلح زند جنگ مجوى

نویسنده: عبدالكريم تبريزى   
منبع: پایگاه سبطین

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
1. تحف العقول، ص 482؛ الكافى، ج 1، ص 138.   
2. تحف العقول، ص 482.   
3. بحارالانوار، ج 74، ص 402.   
4. تحف العقول، ص 483.   
5. بحارالانوار، ج 69، ص 316.   
6. نحل / 23.   
7. معراج السعاده، ص 270؛ محجة البيضاء، ج 6، ص 213.   
8. كشف الغمه، ج 2، ص 386.   
9. اعلام الدين، ص 311.   
10. همان.   
11. تحف العقول، ص 482.   
12. كامل الزيارات، ص344.   
13. بحارالانوار، ج 56، ص 2.   
14. مستدرك الوسائل، ج 8، ص 329.   
15. وسائل الشيعه، ج12، ص 16.